

می‌دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می‌شود. پس ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا با ایمان به مسیح پارسا شمرده شویم و نه با اعمال شریعت، زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی‌شود. 17 اما اگر در حالی که در پی پارسا شمرده شدن به واسطه مسیح هستیم، معلوم شود که گناهکاریم، آیا این بدان معنی است که مسیح خادم گناه است؟ به هیچ روی! 18 زیرا اگر آنچه را که خود ویران کردم از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می‌دهم که به شریعت نافرمانم. 19 زیرا من به واسطه خود شریعت، نسبت به شریعت مردم تا برای خدا زیست کنم با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.



وقتی خلبانی با تعداد زیادی مسافر از زمین بلند می‌شود، هواپیما باید ابتدا به سرعت مناسب برسد. پس از رسیدن به سرعت صحیح، خلبان باید به آرامی فرمان هواپیما را بالا بکشد. به این ترتیب هواپیما از زمین بلند می‌شود. فاصله بین حداکثر سرعت روی باند فرودگاه و برخاستن هواپیما، خیلی مهم است. عدم ارتباط صحیح بین خلبان و کنترل‌کننده ترافیک هوایی یا کمک خلبان می‌تواند به فاجعه منجر شود. به عنوان مثال، اگر خلبان به سرعت صحیح برسد و سپس به دلیل عدم ارتباط، ناگهان فرمان هواپیما را پایین بیاورد، فاجعه‌ای رخ می‌دهد که می‌تواند هواپیما و سرنشینان آن را نابود کند. به همین دلیل است که برقراری ارتباط روان در هنگام برخاستن بسیار مهم است و خلبان باید عمداً و بدون تردید، فرمان هواپیما را بلند کند، بدون اینکه به باند فرودگاه نگاه کند. پدیده مشابهی نیز در کلیسا رخ داد. کلیسای اولیه به تازگی مرگ و رستائیز مسیح را تجربه کرده بود. روح القدس بر مردم نازل شد و مسیحیان اولیه فهمیدند، ایمان و زندگی جدیدی در عیسی مسیح شروع شده است. آنها از طریق مسیح نجات یافتند و نیازی نبود به عقب نگاه کنند. طبق مثال هواپیما: هواپیما بالا کشیده شد و آنها دیگر روی زمین نبودند، بلکه در هوا بودند. اما حتی در این کلیسای اولیه، سوءتفاهم و سردرگمی خطرناکی رخ داد، درست به اندازه‌ی وقتی که خلبان دیگر دقیقاً نمی‌داند هواپیما را بالا ببرد یا پایین. این سوءتفاهم تقریباً منجر به سقوط کلیسا شد. از متنی که امروز از پولس می‌خوانیم، می‌فهمیم که موضوع از چه قرار بوده است. این متن مربوط به موضوع اصلی شریعت و انجیل بود. دو رسول، پطرس و پولس، در این درگیری بودند و متوجه شدند که وقتی شریعت و انجیل با هم آمیخته یا باهم اشتباه گرفته می‌شوند، چقدر فاجعه‌بار است. در آن زمان پطرس به عنوان خلبان هواپیما را به بالا هدایت کرده بود. اما در همین زمان به پایین نگاه می‌کرد و می‌خواست قانون عهد عتیق را نیز ببیند. این خیلی خطرناک بود و پولس به عنوان کمک خلبان بایستی دخالت می‌کرد تا کلیسا سقوط نکند. اما پیش از هر چیز داستان را توضیح می‌دهم. شورای رسولان در انطاکیه جلسه مهمی در کلیسای اولیه بود، جایی که سوالات مهمی در مورد نقش شریعت و فیض در ایمان مسیحی مورد بحث قرار گرفت. مسیحیان اولیه، مسیحیان یهودی بودند. اما به سرعت مسیحیانی که از پیشینه بت‌پرستی آمده بودند و هیچ ارتباطی با سنت یهودی نداشتند، به آنها پیوستند. در این زمینه، مسیحیان یهودی می‌خواستند بدانند که تا چه حد باید مسیحیان غیریهودی را مجبور به رعایت تمام سنت‌های یهودی کنند. پطرس و برنابا در انطاکیه بودند که یک هیئت یهودی از راه رسید. به دلیل ورود هیئت یهودی، پطرس از معاشرت با یونانی‌ها کناره‌گیری کرد تا مسیحیان یهودی را آزرده نکند. این امر منجر به شکاف قابل توجهی در کلیسا شد. پولس از پطرس به خاطر این رفتار انتقاد کرد. او تأکید کرد که ایمان به مسیح و فیض خدا باید به تنهایی محور اصلی کلیسا باشد، به جای حفظ کردن شریعت. پولس استدلال کرد که شریعت منجر به رستگاری نمی‌شود و فیض بی‌قید و شرط خدا تنها چیزی است که اهمیت دارد. او هشدار داد که تکیه جزئی بر شریعت و فیض منجر به فاجعه خواهد شد.

در مجموع، شورای رسولان تنش‌های بین سنت‌های یهودی و ایمان جدید مسیحی را برجسته کرد. همزیستی مسیحیان یهودی و مسیحیان غیریهودی نه تنها یک مشکل فرهنگی بود، بلکه روشن کرد که مهمترین سوال مسیحیت در پس آن نهفته است، اینکه: «چه چیزی برای نجات و رستگاری انسان ضروری است؟» در این زمینه، مسیحیان اولیه می‌پرسیدند: «شریعت چگونه هنوز نقشی ایفا می‌کند؟ و اعمال نیک تا چه حد باید در نجات انسان نقش داشته باشند؟ و فردی که مسیحی می‌شود شد، برای نجات خود چه کار نیکی باید اضافه کند؟» این سوال از زمان مسیحیان اولیه بارها نقش مهمی ایفا کرده و تا به امروز همچنان مسیحیان را گیج می‌کند. مهم است به یاد داشته باشیم که بسیاری از مسیحیان اولیه، مسیحیان یهودی بودند. بنابراین، این مسیحیان یهودی نمی‌توانستند به سادگی تمام سنت‌های خود را در یک روز رد کنند. پولس نیز چنین انتظاری از آنها نداشت. حتی پولس، تحت

شرایط خاص، به فرهنگ یهودی احترام می‌گذاشت! تنها زمانی که این فرهنگ یا شریعت سر راه مسیحیت ایستاد، به شدت مقاومت کرد. همانطور که در غلاطیان نیز این کار را انجام داد. بنابراین، پولس مسیح را در مقابل شریعت و دستاورد انسانی را در مقابل ایمان قرار می‌دهد، به عنوان دو بُعدی که به اندازه بالا یا پایین بردن فرمان هوابیما با هم ناسازگار هستند. نکته جالب، رویکرد پولس است. او در سخنرانی خود، به عنوان یک یهودی با یهودی دیگر و به عنوان یک مسیحی با مسیحی دیگر صحبت می‌کند. و این کار را به شیوه‌ای بسیار ظریف انجام می‌دهد. در استدلال خود، بر وجه اشتراک آنها تأکید می‌کند و خود و پطرس را بخشی از یک کلیسا و یک مسیح می‌داند. با دانستن این موضوع، می‌گوید: «آیا واقعاً می‌دانید چه تغییر عظیمی در میان ما رخ داده است؟ ما از یهودیت آمده‌ایم. ما طبق شریعت فکر می‌کردیم و زندگی می‌کردیم. این بدان معناست که ما در بُعدی کاملاً متفاوت بودیم. ما طبق آن مفهوم فکر می‌کردیم که همه چیز به عملکرد ما بستگی دارد، عملکردی که می‌توانیم در برابر خدا ارائه دهیم تا او را خوشنود کنیم. و این عملکرد نه تنها شامل اجرای آیینی، بلکه شامل رفتار صحیح در زندگی روزمره نیز می‌شود.» و سپس پولس ادامه می‌دهد: «آیا واقعاً می‌دانید که انجیل ما را به دنیایی کاملاً جدید منتقل می‌کند؟ در آنجا، آنچه انسان انجام می‌دهد مهم نیست، بلکه آنچه خدا انجام می‌دهد مهم است. در انجیل، گناهکار در برابر خدا عادل شمرده می‌شود. و نه فقط به خودی خود، بلکه به خاطر مسیح.» پولس تأکید می‌کند که مسیر شریعت به هیچ وجه گزینه‌ای نیست که بتوان به مسیحیت اضافه کرد. بلکه، برای مسیحیان، مسیر شریعت زیان‌بارتر است. زیان‌بار است زیرا اگر حتی یک پیش‌شرط انسانی را به عنوان عملکرد اولیه به آشتی یک‌باره بر روی صلیب اضافه کنیم، کل کار مسیح بر روی صلیب را نابود خواهیم کرد. ایمان مسیحی که به دنبال عملکرد انسانی در کنار کار مسیح است، ایمان مسیحی نیست. این فقط به این معنی است که ما هنوز در مسیر شریعت باقی مانده‌ایم. بنابراین پولس هشدار می‌دهد: «فرد نباید با یک چشم به لطف الهی تکیه کند در حالی که با چشم دیگری به شریعت می‌نگرد.» خلبانی که می‌خواهد به سرعت در باند فرودگاه بلند شود، اما سپس مردد است که آیا هوابیما را بالا بکشد یا نه، هوابیما را به سمت فاجعه هدایت خواهد کرد. در رابطه با ایمان: به شخصی که وسوسه شده و بار گناه بر دوش اوست، فیض بی‌قید و شرط اعطا می‌شود. این فیض او را به هوا بلند می‌کند، به طوری که دیگر بر روی زمین شریعت نیست. با استفاده از تشبیه هوابیما: او فرمان هوابیما را بالا کشیده و اکنون در هوا است. اما اگر از آسمان فکر می‌کرد که می‌خواهد روی زمین بماند و فرمان هوابیما را به عقب هل می‌داد، هوابیما سقوط می‌کرد. یک مسیحی اینگونه است: کسی که توسط مسیح آزاد می‌شود و سپس، در یک فکر دیگر، می‌خواهد از طریق تلاش‌های خود در برابر خدا پارسا باشد. او در اشتباه است. پولس مستقیماً و بدون هیچ گونه مصالحه‌ای به این موارد می‌پردازد زیرا چنین ترکیبی از فیض و شریعت، ایمان و تلاش انسانی، به فاجعه منجر می‌شود. و نه تنها در زندگی هر مؤمن، بلکه در جامعه مسیحی نیز. این امر به وضوح در زمینه وقایع پیرامون پولس و پطرس آشکار می‌شود. زیرا پطرس خودش را از مسیحیان غیریهودی جدا کرد، و بدین ترتیب روشن ساخت که مسیحیان غیریهودی از نظر آیینی کمتر از مسیحیان یهودی مورد قبول خدا هستند. با انجام این کار، به عنوان یک رسول، او علناً نشان داد که نه تنها به مسیح، بلکه به شریعت نیز پایبند است. و بنابراین پولس مجبور شد اعتراض کند و بگوید: «به این ترتیب، ما دیگر در مسیح یک بدن نیستیم، بلکه از طریق حفظ شریعت به یک بدن تبدیل می‌شویم! پس ما دیگر در مسیح یک بدن نیستیم، بلکه یک حزب مسیحی هستیم!»

وقتی عیسی با گناهکاران سر سفره نشست، این کار را بدون هیچ پیش‌شرطی انجام داد. هر کسی که چیزی غیر از عدالت مسیح را به سفره عیسی تقدیم کند، بی‌جایگاه است. در سفره عیسی گفته نشده است که «اول مانند ما شوید و سپس بیایید!» هر کسی که بیاید به خاطر مسیح مورد استقبال قرار می‌گیرد. و در مسیح هیچ محدودیتی وجود ندارد. جهان‌بینی، تحصیلات، تربیت، نژاد، لباس یا آداب و رسوم مهم نیست. عیسی همه آنها را می‌خواهد. سوال این است که آیا ما این لطف خدا را جدی می‌گیریم و بر اساس آن زندگی می‌کنیم؟ البته، ما نمی‌توانیم در جهت دیگری اشتباه کنیم، اینکه حتی گناهکار را به خودی خود نیک بشمریم، گویی که فرد ابتدا باید با افتخار خود را گناهکار معرفی کند تا بتواند به مسیح تعلق داشته باشد. پیروی از این الگو، گناه را پیش‌نیاز قرار می‌دهد و مسیح باید راه را برای گناه باز کند. باید در اینجا با وضوح کامل بیان کرد: «جامعه جدید در مسیح است. ما در مسیح تعمید یافته‌ایم. و از طریق شام او، او ما را یک بدن می‌کند. نکته اصلی در اینجا این است: اگر چیزی غیر از مسیح ضروری و الزام‌آور تلقی شود، ما دوباره به شریعت سقوط کرده‌ایم.» حال، مردم همیشه استدلال کرده‌اند که فیض یا «فیض ارزان»، گناه را ترویج می‌کند. استدلال به این شکل است: اگر من هیچ مسئولیتی در قبال اعمال خود نداشته باشم و همه چیز را بر دوش مسیح بگذارم، می‌توانم بیشتر گناه کنم و وجدانم دیگر نیازی به آزار من ندارد، زیرا به هر حال همه چیز را بر دوش مسیح می‌گذارم. اما این درست نیست. فیض گناه را ترویج نمی‌کند؛ فیض نصفه و نیمه این کار را می‌کند. به عبارت دیگر، مثل این است که من چیزی شبیه به این بگویم: «من به کلیسا می‌روم و در غیر این صورت سعی می‌کنم زندگی خوبی داشته باشم». پولس با یک جمله‌ی رادیکال این طرز فکر را نقض می‌کند: «من نسبت به شریعت مرده‌ام و اکنون در مسیح زندگی می‌کنم.» با این جمله، او بیان می‌کند که مسیحی نه تنها سبک زندگی متفاوتی را پذیرفته است، بلکه در زندگی او معجزه‌ای رخ داده است: تولد دوباره از طریق مسیح. شریعت هنوز وجود دارد، اما من مرده‌ام. من دیگر زندگی نمی‌کنم، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. آغازی نو رقم خورده است. زندگی من اکنون در مسیح است. مسیح در من زندگی می‌کند. من نیازی به انجام کاری بیش از این ندارم که حضور او را بسیار جدی بگیرم و مانند یک کودک شاد باشم و با او اوج‌های بلند فیض را جشن بگیرم. آمین.